

Islamic Knowledge and Insight

Pathology of Unwarranted Interpretation and Application in Understanding Mahdism-Related Verses: A Case Study of Shi'i and Sunni Exegeses

1. Gholamhossein Choubini: Department of Quran and Hadith Sciences, Kaz.C., Islamic Azad University, Kazerun, Iran.
2. Mohsen Zarei*: Department of Theology and Islamic Studies, Kaz.C., Islamic Azad University, Kazerun, Iran. (Email: 2570116386@iau.ir)
3. Seyedeh Fatemeh Mousavi: Department of Islamic Studies, Shi.C., Islamic Azad University, Shiraz, Iran

Abstract

The Qur'anic verses associated with Mahdism constitute an area of Shi'i and Sunni exegesis that faces significant methodological challenges due to the diversity of transmitted reports and differences in the methods used to identify their referents. The primary problem addressed in the present study is to identify and analyze the methodological pitfalls arising from unwarranted interpretation and application in understanding these verses and to clarify the criteria for distinguishing valid exegesis, ta'wīl (interpretation), batn (the inner dimension of the Qur'an), and application to particular referents. Employing a descriptive-analytical method and a comparative approach, the study examines a selection of verses concerning the supremacy of religion, the succession of the righteous, inheritance of the earth, and signs of the end times in light of Shi'i and Sunni exegetical traditions. The findings demonstrate that not all Mahdism-related traditions seek to explain the primary meaning of a Qur'anic verse; rather, some identify particular referents, some concern the external realization of Qur'anic promises, and others refer to the inner dimensions of the verses. Accordingly, the use of the term ta'wīl in traditions concerning Mahdism does not necessarily signify abandoning the apparent meaning of a verse; in certain cases, it refers to the future realization of the verse's content. Moreover, comparison of Shi'i and Sunni sources indicates that some of the existing differences concern the identification of specific referents and the manner in which Qur'anic promises are fulfilled rather than disagreement over their fundamental content. The study concludes that the most significant methodological error lies in transforming a tradition-based application into the exclusive meaning of a verse and invoking ta'wīl as a basis for disregarding the apparent meaning and contextual framework of the Qur'an. Therefore, evaluating the authenticity and semantic implications of relevant traditions, attending to the textual context, and distinguishing the meaning of a verse from its particular referents are among the most important requirements for a methodologically sound understanding of Mahdism-related Qur'anic verses.

Keywords: Mahdism-related verses, ta'wīl, unwarranted application, inner dimension of the Qur'an, jary wa tatbiq (continuous applicability and application), comparative exegesis, Shi'i and Sunni exegeses.



How to cite: Choubini, G., Zarei, M., & Mousavi, S. F. (2026). Pathology of Unwarranted Interpretation and Application in Understanding Mahdism-Related Verses: A Case Study of Shi'i and Sunni Exegeses. *Islamic Knowledge and Insight*, 4(6), 1-14.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 03 May 2026

Revise Date: 30 September 2026

Accept Date: 08 October 2026

Initial Publish Date: 10 October 2026

Final Publish Date: 20 February 2027

معرفت و بصیرت اسلامی

آسیب‌شناسی تأویل و تطبیق ناروا در فهم آیات مهدویت؛ مطالعه موردی تفاسیر شیعه و اهل سنت

۱. غلامحسین چوبینی: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد کازرون، دانشگاه آزاد اسلامی، کازرون، ایران
۲. محسن زارعی*: گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد کازرون، دانشگاه آزاد اسلامی، کازرون، ایران. (پست الکترونیک: 2570116386@iau.ir)
۳. سیده فاطمه موسوی: گروه معارف اسلامی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران

چکیده

آیات مرتبط با مهدویت در تفاسیر شیعه و اهل سنت، از جمله حوزه‌هایی است که به دلیل تنوع روایات و تفاوت در شیوه تعیین مصادیق، با چالش‌های روش‌شناختی مواجه است. مسئله اصلی پژوهش حاضر، شناسایی و تحلیل آسیب‌های ناشی از تأویل و تطبیق ناروا در فهم این آیات و تبیین معیارهای تمایز میان تفسیر معتبر، تأویل، بطن و تطبیق است. پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی، مجموعه‌ای از آیات مرتبط با غلبه دین، استخلاف صالحان، وراثت زمین و نشانه‌های آخرالزمان را در پرتو روایات تفسیری شیعه و اهل سنت بررسی کرده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که همه روایات مهدوی در مقام بیان معنای اولیه آیه نیستند؛ بلکه برخی از آنها به معرفی مصادیق، برخی به تحقق خارجی وعده‌های قرآنی و برخی به لایه‌های باطنی آیات اشاره دارند. بر این اساس، کاربرد واژه «تأویل» در روایات مهدوی نیز الزاماً به معنای کنار گذاشتن ظاهر آیه نیست و در مواردی به تحقق آینده مضمون آیه اشاره می‌کند. همچنین، مقایسه منابع شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد که بخشی از اختلافات موجود، بیشتر ناظر به تعیین مصادیق و چگونگی تحقق وعده‌های قرآنی است تا اختلاف در اصل مضمون آنها. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که مهم‌ترین آسیب، تبدیل تطبیق روایی به معنای انحصاری آیه و استفاده از عنوان تأویل برای کنار گذاشتن ظاهر و سیاق قرآن است. از این رو، ارزیابی سندی و دلالتی روایات، توجه به سیاق و تفکیک معنای آیه از مصادیق، از مهم‌ترین الزامات فهم روشمند آیات مهدویت است.

کلیدواژه‌گان: آیات مهدویت، تأویل، تطبیق ناروا، بطن قرآن، جری و تطبیق، تفسیر تطبیقی، تفاسیر شیعه و اهل سنت.

شبهه استناددهی: چوبینی، غلامحسین، زارعی، محسن، و موسوی، سیده فاطمه. (۱۴۰۵). آسیب‌شناسی تأویل و تطبیق ناروا در فهم آیات مهدویت؛ مطالعه موردی تفاسیر شیعه و اهل سنت. معرفت و بصیرت اسلامی، ۴(۶)، ۱-۱۴.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۸ مهر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۶ مهر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۸ مهر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

مقدمه

قرآن کریم به صورت مستقیم نام حضرت مهدی (عج) را ذکر نکرده است؛ باین حال، در منابع تفسیری و روایی شیعه و اهل سنت، مجموعه‌ای از آیات به موضوعاتی همچون غلبه دین، وراثت زمین، استخلاف صالحان، تحقق وعده الهی و برخی حوادث آخرالزمان مرتبط دانسته شده‌اند. این ارتباط در منابع مختلف با تعبیری چون تفسیر، تأویل، بطن و تطبیق بیان شده است. از این رو، صرف انتساب یک آیه به مهدویت نمی‌تواند برای تعیین نوع دلالت آن کافی باشد؛ بلکه لازم است روشن شود که روایت مورد استناد، در صدد بیان معنای اولیه آیه، کشف لایه‌ای باطنی، معرفی یک مصداق یا بیان تحقق خارجی مضمون آیه در آینده است. رضایی اصفهانی با بررسی روش‌های تفسیری، بر ضرورت تفکیک میان تفسیر آیه و تطبیق آن بر مصادیق تأکید دارد و این تمایز در تحلیل روایات مهدوی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد (Rezaei Isfahani, 2008). مسئله اساسی آن است که در فرآیند فهم آیات مهدویت، مرز میان تفسیر معتبر و تأویل یا تطبیق ناروا همواره به روشنی رعایت نشده است. گاه یک روایت ناظر به مصداق خاص، به عنوان معنای انحصاری آیه تلقی می‌شود و گاه با عنوان «تأویل»، ارتباطی میان آیه و مهدویت برقرار می‌گردد که بدون توجه کافی به سیاق، ظهور لفظی و قواعد فهم قرآن، قابل دفاع نیست. در برخی روایات نیز واژه تأویل ناظر به تحقق خارجی مضمون آیه در آینده است؛ بنابراین، نمی‌توان هر کاربرد این واژه را به معنای عدول از ظاهر قرآن دانست (Fayz Kashani, 1982). این مسئله در مطالعه تطبیقی تفاسیر شیعه و اهل سنت اهمیت بیشتری می‌یابد؛ زیرا تفاوت در مبانی تفسیری، اعتبارسنجی روایات و شیوه تعیین مصادیق می‌تواند به برداشت‌های متفاوت از یک آیه منجر شود. بنابراین، بررسی آیات مهدویت نباید صرفاً به شناسایی آیاتی که به حضرت مهدی (عج) ارتباط داده شده‌اند محدود شود، بلکه باید نوع دلالت روایات، نسبت آنها با معنای ظاهری آیه و میزان انطباق آنها با قواعد تفسیری نیز ارزیابی شود.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که تأویل و تطبیق ناروا در فهم آیات مهدویت در تفاسیر شیعه و اهل سنت چگونه شکل می‌گیرد و با چه معیارهایی می‌توان آن را از تفسیر معتبر، تأویل صحیح و تطبیق روایی موجه تفکیک کرد؟

تمایز مفهومی تفسیر، تأویل، بطن و تطبیق در روایات مهدوی

بررسی روایات مرتبط با آیات مهدویت نشان می‌دهد که انتساب یک آیه به مسئله مهدویت الزاماً به یک شیوه و از یک سنخ نیست. برخی روایات در مقام تبیین مفاد آیه، برخی در مقام معرفی مصداق یا مصداق کامل آن، و برخی دیگر در صدد بیان لایه‌های باطنی یا تحقق خارجی مفاد آیه‌اند. از این رو، یکی از نخستین الزامات روش شناختی در آسیب‌شناسی تأویل و تطبیق ناروا، تفکیک دقیق میان «تفسیر»، «تأویل»، «بطن» و «تطبیق» است؛ زیرا در صورت خلط این مفاهیم، ممکن است یک روایت ناظر به مصداق، به عنوان معنای انحصاری آیه تلقی شود یا یک برداشت تأویلی، جایگزین معنای ظاهری و سیاقی آیه گردد.

تفسیر و تأویل و معانی آنان

در تعریف اصطلاحی «تفسیر» دیدگاه‌های متعددی در میان مفسران و دانشمندان علوم قرآنی مطرح شده است؛ باین حال، می‌توان تفسیر را عبارت از «بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای متعال از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره» دانست (Babaei, 2000). بر اساس این تعریف، تفسیر در گام نخست به کشف معنای آیه در چارچوب زبان، ساختار جمله، قرائن، سیاق و اصول عقلایی فهم کلام توجه دارد. بنابراین، صرف وجود روایتی درباره امام مهدی (عج) در ذیل یک آیه، به تنهایی اثبات نمی‌کند که معنای اولیه و مستقیم آیه، همان مسئله مهدویت بوده است. این نکته به ویژه در مواردی اهمیت دارد که در روایات تعبیری مانند «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ» یا «فِي الْقَائِمِ» آمده است؛ زیرا چنین تعبیری می‌تواند ناظر به بیان مصداق، جری و تطبیق یا یکی از لایه‌های

معنایی آیه باشند، نه لزوماً نفی سایر دلالت‌های آیه (Al-Tabrisi, 1973; Ma'rifat, 2004b; Tabataba'i, 1975). در مقابل، «تأویل» دامنه معنایی گسترده‌تری دارد. این واژه در قرآن کریم در موارد متعددی به کار رفته و کاربردهای آن را می‌توان در حوزه‌هایی همچون تأویل قول، تأویل فعل و تأویل رؤیا بررسی کرد. از این رو، تأویل را نمی‌توان همواره مساوی با «معنای خلاف ظاهر» دانست. در برخی کاربردها، تأویل به حقیقت و تحقق خارجی یک امر بازمی‌گردد و در برخی روایات تفسیری، به بیان لایه‌ای فراتر از معنای ظاهری اشاره دارد. بر همین اساس، اگر بیان مصادیق خارجی و تحقق‌یافته مفاد آیات نیز در قلمرو تأویل قرار گیرد، می‌توان تأویل را در این پژوهش به معنای «تبیین معانی باطنی و مصادیق مختلف آیات قرآن» در نظر گرفت (Ma'rifat, 2004a, 2004b; Rezaei Isfahani, 2008). چنین تلقی‌ای در تحلیل روایات مهدوی اهمیت دارد؛ زیرا در برخی از آنها «تأویل» نه به معنای کنار گذاشتن ظاهر آیه، بلکه به معنای تحقق نهایی وعده یا مفهوم قرآنی در عصر ظهور به کار رفته است.

برای نمونه، در آیه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه/۳۳؛ صف/۹؛ فتح/۲۸)، روایاتی از امام صادق (ع) تحقق تأویل آیه را به زمان قیام قائم (عج) مرتبط دانسته‌اند (Al-Ayyashi; Al-Kufi, 1989; Ibn Hajjam, 1999). در اینجا، «تأویل» را نمی‌توان الزاماً به معنای تغییر معنای ظاهری آیه دانست؛ بلکه می‌توان آن را تحقق کامل وعده غلبه دین حق در عرصه خارجی تلقی کرد. همین مسئله در روایات مربوط به آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» (انفال/۳۹) نیز دیده می‌شود؛ جایی که تحقق کامل مفاد آیه به قیام قائم (عج) نسبت داده شده است (Al-Ayyashi; Al-Tabrisi, 1975). بنابراین، یکی از خطاهای روش‌شناختی آن است که هر کاربرد واژه «تأویل» در روایات مهدوی را به معنای برداشت رمزی و گسسته از ظاهر قرآن تلقی کنیم. ضمن اینکه در معنای تخصصی‌تر «باطن» نیز با تأویل تفاوت دارد. بطن ناظر به لایه‌ای از دلالت آیه است که فراتر از معنای ظاهری و

اولیه آن قرار می‌گیرد، اما این امر به معنای بی‌ضابطه بودن برداشت باطنی نیست. در دیدگاه‌هایی که بطن آیات را بر اساس الغای خصوصیت، استخراج سنت و قاعده عام و سپس تطبیق آن بر مصادیق جدید توضیح می‌دهند، میان واقعه تاریخی مذکور در آیه و قانون یا سنت مستفاد از آن رابطه برقرار می‌شود (Al-Majlisi, 2006; Ma'rifat, 2004b). بر این اساس، اگر آیه‌ای درباره واقعه‌ای تاریخی سخن بگوید، وجود روایت مهدوی نباید موجب حذف آن واقعه از دلالت آیه شود؛ بلکه باید بررسی کرد آیا روایت، از آن واقعه یک قاعده عام استخراج کرده و سپس آن قاعده را بر عصر ظهور تطبیق داده است یا خیر.

در اینجا مفهوم «جری و تطبیق» جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند. در تطبیق، مفهوم یا حکم عام آیه بر فرد، گروه یا واقعه‌ای خاص منطبق می‌شود. از همین منظر، روایاتی که «مضطر» در آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ» (نمل/۶۲) را بر امام مهدی (عج) تطبیق کرده‌اند، لزوماً نمی‌گویند که واژه «مضطر» از نظر مفهومی تنها به آن حضرت اختصاص دارد؛ بلکه ایشان را مصداقی برجسته از مفهوم مذکور معرفی می‌کنند (Al-Bahrani, 1955; Al-Majlisi, 2006; Fayz Kashani, 1982). همین الگو را می‌توان در تطبیق «بَقِيَّةُ اللَّهِ» در آیه «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ» (هود/۸۶) بر امام مهدی (عج) مشاهده کرد؛ درحالی‌که آیه در سیاق داستان حضرت شعیب (ع) و قوم او قرار دارد و روایت، حضرت مهدی (عج) را به‌عنوان مصداقی ویژه و کامل از این مفهوم معرفی می‌کند (Al-Irbili, 1961; Saduq, 1975).

مفهوم‌شناسی و مبانی روش‌شناختی فهم آیات مهدویت

بحث از آیات مهدویت در تفاسیر شیعه و اهل سنت، پیش از ورود به مصادیق و روایات، نیازمند تعیین دقیق نسبت میان مفاهیمی چون «تفسیر»، «تأویل»، «باطن» و «تطبیق» است؛ زیرا بخشی از اختلافات موجود در فهم آیات مهدویت، نه از تفاوت در اصل اعتقاد به مهدویت، بلکه از تفاوت در تشخیص نوع رابطه میان آیه و روایت ناشی می‌شود. در برخی روایات تفسیری، تعبیرهایی مانند «نزلت فی

القائم» یا «تأویلها» درباره آیاتی به کار رفته است که در ظاهر، اختصاصی به امام مهدی (عج) ندارند. بنابراین، صرف مشاهده واژه‌هایی مانند «نزلت» یا «تأویل» نمی‌تواند بدون توجه به قرائن، به معنای شأن نزول تاریخی یا معنای باطنی اصطلاحی تلقی شود. تعیین نوع دلالت روایت، مستلزم بررسی هم‌زمان ساختار آیه، سیاق، کاربرد واژگان و مضمون روایت است.

در اصطلاح تفسیری، تفسیر به فرایند کشف و تبیین معنای آیه بر پایه الفاظ، ساختار نحوی، سیاق، قرائن درون‌متنی و برون‌متنی و قواعد معتبر فهم قرآن اشاره دارد. تأویل در کاربردهای قرآنی و روایی، معانی متعددی یافته و در برخی موارد به حقیقت و فرجام خارجی یک امر و در برخی کاربردها به لایه‌ای فراتر از معنای ظاهری اشاره دارد. بطن نیز در سنت روایی، به سطوحی از دلالت قرآن اشاره می‌کند که فراتر از سطح نخستین و ظاهری آیه قرار می‌گیرد. از این رو، نمی‌توان هر روایتی را که یک آیه را به حادثه یا شخصیت مهدوی مرتبط می‌کند، بدون تحلیل بیشتر «تأویل» به معنای فنی آن دانست (Babaei, 2000, 2006; Ma'rifat, 2004a, 2004b).

این تفکیک در آیه ۶۲ سوره نمل به‌خوبی قابل مشاهده است: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (نمل: آیه ۶۲). در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ». این آیه درباره قائم (عج) نازل شده است. ظاهر آیه، مفهومی عام دارد و «مضطّر» می‌تواند بر هر انسان درمانده‌ای که خداوند دعای او را اجابت می‌کند، قابل انطباق باشد. باین‌حال، روایت، قائم (عج) را در ارتباط با این مضمون قرار داده است. اگر تعبیر «نزلت» را صرفاً به معنای شأن نزول تاریخی و انحصاری بگیریم، میان اطلاق آیه و اختصاص آن به امام مهدی (عج) تعارض ایجاد می‌شود؛ اما اگر روایت را در مقام معرفی یکی از مصادیق کامل یا برجسته مضمون آیه بدانیم، تعارض مذکور برطرف خواهد شد. در این صورت، روایت ناظر به تعیین مصداق است، نه نفی معنای عام آیه (Al-Majlisi, 2006; Al-Saduq, 1975).

از این منظر، یکی از نخستین معیارهای آسیب‌شناسی روایات مهدوی، تفکیک میان «معنای آیه» و «مصادق آیه» است. بسیاری از روایات مهدوی را می‌توان ناظر به مصداقی دانست که تحقق کامل‌تر یا برجسته‌تری از مضمون آیه را نشان می‌دهد. هنگامی که این سطح از دلالت با معنای اصلی آیه خلط شود، تطبیق مصداقی به تفسیر انحصاری تبدیل می‌شود و در نتیجه، معنای عام قرآن به یک مصداق خاص فروکاسته خواهد شد.

نمونه دیگری در آیه ۳۰ سوره ملک دیده می‌شود: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» «بگو به من خبر دهید اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد» (سوره ملک: آیه ۳۰). از امام باقر (ع) نقل شده است: «هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَحَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ؟ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بَدَأَ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا». این آیه درباره قائم (عج) است؛ بدین معنا که اگر امام شما غایب شود و ندانید کجاست، چه کسی امام آشکاری را نزد شما می‌آورد که اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام الهی را برای شما بیان کند؟ سپس فرمود: به خدا سوگند، تأویل این آیه هنوز تحقق نیافته است و ناگزیر تأویل آن فراخواهد رسید. در این روایت، تعبیر «نزلت» در آغاز و تعبیر «تأویل» در پایان روایت در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. همین هم‌نشینی نشان می‌دهد که در ادبیات روایی، «نزلت» همواره در معنای شأن نزول تاریخی و نخستین به کار نرفته است؛ بلکه گاه می‌تواند برای بیان ارتباط یک آیه با مصداقی آینده یا تحقق‌یافته در آینده استعمال شود. افزون بر این، تعبیر «ما جاء تأویلها» نشان می‌دهد که میان معنای آیه و تحقق خارجی آن تفکیکی وجود دارد؛ یعنی ممکن است مضمون آیه اکنون قابل فهم باشد، ولی مصداق کامل آن در آینده تحقق یابد (Al-Majlisi, 2006; Al-Saduq, 1975).

همین مسئله درباره آیه ۵۵ سوره نور نیز مطرح است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...» «خدا به

کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [دیگران] کند» (سوره نور: آیه ۵۵). از امام صادق (ع) نقل شده است: «نَزَكْتُ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ» این آیه درباره قائم (عج) و یاران او نازل شده است. مفاد ظاهری آیه، وعده‌ای عام درباره مؤمنان و صالحان است؛ اما روایت، تحقق برجسته این وعده را در دوران قائم (عج) معرفی می‌کند. بنابراین، می‌توان این روایت را به‌جای تفسیر انحصاری، نوعی تعیین مصداق کامل یا بیان تحقق نهایی وعده الهی دانست (Al-Majlisi, 1975; Al-Saduq, 2006). بر این اساس، روایات مهدوی را می‌توان از حیث کارکرد به چند گروه تقسیم کرد: دسته‌ای مستقیماً درصدد تبیین معنای آیه‌اند؛ دسته‌ای مصداق خاصی را معرفی می‌کنند؛ دسته‌ای تحقق خارجی یک وعده قرآنی را در آینده توضیح می‌دهند و دسته‌ای دیگر به بطن یا تأویل آیه اشاره دارند. چنین تفکیکی، مانع از آن می‌شود که همه روایات مهدوی با یک معیار واحد ارزیابی شوند و هر روایت، بدون توجه به نوع دلالت آن، به‌عنوان تفسیر قطعی آیه تلقی گردد (Rezaei Isfahani, 2008).

تفسیر آیات مربوط به غلبه دین و حکومت صالحان

دسته مهمی از آیات مرتبط با مهدویت، آیاتی هستند که از غلبه دین حق، استخلاف مؤمنان، وراثت زمین و تحقق حاکمیت صالحان سخن می‌گویند. ویژگی این دسته آن است که ارتباط آنها با مهدویت معمولاً از طریق اسم صریح «مهدی» در قرآن شکل نمی‌گیرد، بلکه از طریق روایات تفسیری و تبیین زمان تحقق کامل وعده‌های الهی برقرار می‌شود. از این رو، باید میان «آیه دارای مضمون آینده‌نگر» و «آیه صریح در معرفی مهدی» تفاوت گذاشت.

از مهم‌ترین این آیات، آیه ۳۳ سوره توبه است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» «اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند» (توبه: ۳۳). همین مضمون در آیه ۹ سوره صف و آیه ۲۸ سوره فتح نیز تکرار

شده است: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» «او خدایی است که رسول خود را با هدایت (قرآن) و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و (بر حقیقت این سخن) گواهی خدا کافی است». در روایتی از امام صادق (ع) درباره این مضمون آمده است: «إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ مُشْرِكٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا كَافِرٌ إِلَّا كَرِهَ خُرُوجَهُ...» «هنگامی که قائم (عج) قیام کند، هیچ مشرک به خدای بزرگ و هیچ کافری باقی نمی‌ماند مگر اینکه از قیام او ناخشنود باشد...». در این روایت، ارتباط میان قیام قائم (عج) و تحقق نهایی مضمون آیه مورد تأکید قرار گرفته است (Al-Ayyashi; Al-Kufi, 1989). در روایت دیگری نیز آمده است: «وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدُ... حِينَ يَقُومُ الْقَائِمُ» «به خدا سوگند، تأویل آن هنوز تحقق نیافته است... و هنگامی که قائم قیام کند، تأویل آن تحقق خواهد یافت». در اینجا تأویل، بیش از آنکه به معنای ایجاد معنایی کاملاً متفاوت با ظاهر آیه باشد، به تحقق خارجی وعده‌ای اشاره دارد که اصل مضمون آن در ظاهر آیه قابل فهم است (Ibn Hajjam, 1999). این نکته در تحلیل روش‌شناختی روایات مهدوی اهمیت زیادی دارد؛ زیرا اگر هر استعمال واژه «تأویل» را به معنای معنای باطنی و خلاف ظاهر بدانیم، بخش قابل توجهی از روایات مربوط به آینده مهدوی، به‌اشتباه در برابر ظاهر قرآن قرار خواهند گرفت. در برخی منابع اهل سنت نیز تحقق نهایی وعده غلبه دین به آینده و حوادث آخرالزمانی مرتبط شده است. آلوسی در ذیل آیه، احتمال ارتباط تحقق نهایی آن با دوران ظهور مهدی را مطرح می‌کند (Al-Alusi, 1985). از این رو، در این دسته از آیات، میان دو سنت تفسیری نوعی همگرایی قابل مشاهده است؛ هرچند در تعیین مصداق و کیفیت تحقق وعده، تفاوت‌هایی وجود دارد.

آیه ۳۹ سوره انفال نیز در همین چارچوب قابل بررسی است: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». از امام صادق (ع) نقل شده است: «إِنَّهُ لَمْ يَجِءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا بَعْدَهُ سِيرَىٰ مَنْ يُدْرِكُهُ مَا يَكُونُ مِنْ تَأْوِيلِ هَذِهِ الْآيَةِ...» «تأویل این آیه هنوز فرا نرسیده است و هنگامی

که قائم ما قیام کند، کسانی که او را درک کنند تحقق تأویل این آیه را خواهند دید...» (Al-Ayyashi; Al-Tabrisi, 1975). این روایت نیز نشان می‌دهد که تأویل می‌تواند به تحقق خارجی مضمون آیه در آینده اشاره داشته باشد. در نتیجه، یکی از خطاهای روش شناختی در مطالعات مهدوی، یکسان دانستن «تأویل» با «معنای رمزی و خلاف ظاهر» است.

دسته دیگری از آیات به وراثت زمین توسط صالحان مربوط است. خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» «و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می‌برند» (سوره انبیاء: آیه ۳۵). از امام باقر(ع) نقل شده است: «الْكَتَبُ كُلُّهَا ذِكْرٌ، وَإِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. قَالَ: الْقَائِمُ وَأَصْحَابُهُ». همه کتاب‌های آسمانی مصداق ذکر هستند و مقصود از وارثان زمین، قائم(عج) و یاران او هستند. این مضمون در منابع مختلف شیعی نقل شده است (Al-Majlisi, 2006; Al-Tabrisi, 1975; Fayz Kashani, 1985; Makarem Shirazi, 1982). تعدد این منابع زمانی اهمیت روش شناختی دارد که برای نشان دادن گسترش یک برداشت تفسیری به کار رود، نه اینکه صرف تعدد نقل‌ها به عنوان دلیل قطعی بر صحت همه روایات تلقی شود.

آیه ۵۵ سوره نور نیز وعده استخلاف، استقرار دین و تبدیل خوف به امنیت را مطرح می‌کند: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...» (نور: ۵۵). از امام صادق(ع) نقل شده است: «نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَأَصْحَابِهِ» این آیه درباره قائم(عج) و یاران او نازل شده است. در اینجا نیز می‌توان میان معنای عام آیه و مصداق روایی آن تفکیک کرد. آیه درباره وعده الهی به مؤمنان و صالحان سخن می‌گوید، درحالی که روایت، قائم(عج) و یاران او را از برجسته‌ترین مصادیق این وعده معرفی می‌کند (Al-Majlisi, 2006; Al-Saduq, 1975). در برخی منابع اهل سنت نیز مباحث مربوط به مهدی در

ارتباط با خلافت صالحان آینده مطرح شده است (Al-Razi, 1990). بنابراین، این دسته از آیات را می‌توان دارای ظرفیت مهدوی دانست، اما تعبیر «آیات مهدویت» درباره آنها باید با احتیاط به کار رود. اگر منظور از این عنوان، آیاتی باشد که مستقیماً و بدون واسطه نام یا ویژگی مهدی را بیان می‌کنند، چنین تعبیری قابل تعمیم به همه این آیات نیست؛ اما اگر مراد، آیاتی باشد که روایات معتبر آنها را بر تحقق آینده مهدوی تطبیق داده‌اند، دامنه بحث گسترده‌تر خواهد بود.

تطبیق آیات بر مصادیق مهدوی و مرز جری معتبر با تطبیق ناروا در منابع حدیثی و تفاسیر روایی، شمار قابل توجهی از آیات قرآن با مهدویت مرتبط دانسته شده‌اند. در برخی منابع، حتی مجموعه‌ای شامل ۳۲۴ آیه با روایات مهدوی گردآوری شده است؛ با این حال، ارزش دلالی این آیات یکسان نیست و نمی‌توان همه آنها را در یک سطح از اعتبار و دلالت قرار داد (Al-Majlisi, 2006). این نکته یکی از پایه‌های اصلی آسیب‌شناسی در این حوزه است. وجود یک روایت در ذیل یک آیه، فقط نشان می‌دهد که چنین ارتباطی در یک منبع روایی گزارش شده است؛ اما برای تبدیل آن گزارش به نتیجه تفسیری، باید اعتبار سند، منبع اولیه، دلالت روایت، سازگاری با سیاق و نسبت آن با معنای ظاهری آیه بررسی شود. ممکن است یک روایت تنها احتمال تفسیری خاصی را مطرح کند یا حتی صرفاً بیانگر یک باور تاریخی در میان پیروان یک مکتب باشد.

در برخی مجموعه‌ها، آیاتی مانند حج/۶۰، صف/۱۳، یونس/۵۰، طه/۱۱۰-۱۱۳، عنکبوت/۱۰ و جن/۲۶ در شمار آیات مرتبط با مهدویت قرار گرفته‌اند؛ اما بررسی منابع نشان می‌دهد که در همه موارد، وضعیت روایات یکسان نیست و گاه انتساب روایت به معصوم روشن نیست یا اعتبار راویان محل بحث است (Al-Ayyashi; Al-Majlisi, 2006; Al-Razi, 1990). همین حساسیت درباره برخی نقل‌های مربوط به کعب‌الاحبار نیز ضرورت دارد. نقل‌هایی که در ذیل برخی آیات مانند آل عمران/۵۵ و حج/۴۷ از وی گزارش شده‌اند، از حیث انتساب به پیامبر(ص) یا امام معصوم با روایات معتبر یکسان نیستند. بنابراین، چنین نقل‌هایی می‌توانند برای شناخت تاریخ

اندیشه و جریان‌های تفسیری مفید باشند، اما نمی‌توان ارزش تاریخی آنها را با حجیت تفسیری یکی دانست (Al-Majlisi, 2006; Al-Saduq, 1996). در مقابل، برخی آیات از جهت وجود روایات متعدد و قابل مقایسه در سنت‌های تفسیری مختلف، اهمیت بیشتری دارند. آیه ۶۹ سوره نساء نمونه‌ای از این موارد است: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا». در برخی منابع شیعه، این آیه بر اهل بیت (ع) و از جمله امام مهدی (عج) تطبیق شده است. از امام علی (ع) نقل شده است: «وَمَهْدِيٌّ جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي» و مهدی، که خداوند او را از اهل بیت من قرار داده است... سپس آیه «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ...» تلاوت شده است (Al-Kufi, 1989). در منابع اهل سنت نیز حسکانی در «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازلہ فی اهل البیت» روایاتی را ذیل این آیه نقل کرده است که در یکی از آنها، «حَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا» با مهدی در زمان ظهور مرتبط شده است (Al-Haskani, 1990). این مورد از جهت روش تطبیقی اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که ارتباط دادن برخی تعبیر عام قرآن با مهدی، منحصر به یک سنت تفسیری نیست. باین حال، اشتراک دو سنت در یک تطبیق، به‌تنهایی برای اثبات معنای انحصاری آیه کافی نیست. عبارت «حَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا» در ساختار ظاهری آیه، درباره همراهی مؤمنان با پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان سخن می‌گوید و نامی از مهدی در متن آیه وجود ندارد. بنابراین، اگر روایت مهدی را به این عبارت مرتبط می‌کند، باید نوع این ارتباط روشن شود. آیا روایت درصدد بیان معنای اصلی آیه است یا مهدی را به‌عنوان مصداقی از صالحان یا تحقق یک وعده معرفی می‌کند؟ پاسخ به این پرسش، مرز میان تفسیر و تطبیق را روشن می‌سازد. در نتیجه، «جری» و «تطبیق» را نباید به‌گونه‌ای تعریف کرد که هرگونه ارتباط دادن آیه با مصداقی آینده را ناروا سازد. در سنت تفسیری، امکان استمرار مصداقی یک مفهوم قرآنی در دوره‌های مختلف وجود دارد؛ اما این امر زمانی قابل دفاع است که مصداق جدید، تناسب معنایی خود را با مفهوم آیه حفظ کند. بنابراین، جری

معتبر را می‌توان در امتداد معنای آیه تصور کرد، درحالی که تطبیق ناروا زمانی شکل می‌گیرد که مصداقی بی‌ارتباط با دلالت آیه بر آن تحمیل شود.

تأویل، بطن و تحقق خارجی وعده‌های قرآنی

یکی از محوری‌ترین مباحث در آسیب‌شناسی آیات مهدویت، نحوه فهم واژه «تأویل» است. در برخی روایات مهدوی، تأویل به تحقق خارجی وعده‌ای قرآنی در آینده اشاره دارد. نمونه روشن آن، روایات مربوط به غلبه دین و تحقق کامل حاکمیت حق است. در این موارد، معنای آیه از ابتدا قابل فهم است و آنچه در آینده تحقق می‌یابد، مصداق کامل و خارجی آن وعده است (Ibn Hajjam, 1999). این برداشت، تفاوت مهمی با تأویل به معنای گسستن از ظاهر آیه دارد. اگر «تأویل» در همه روایات به معنای کنار گذاشتن ظاهر باشد، بسیاری از روایات مهدوی در تعارض با ظاهر قرآن قرار می‌گیرند؛ درحالی که در موارد متعددی، روایت نه معنای ظاهری آیه را نفی می‌کند و نه آن را بی‌اعتبار می‌سازد، بلکه زمان تحقق کامل مضمون آن را به آینده منتقل می‌کند. در مقابل، مواردی نیز وجود دارد که روایت از تأویل یا بطن به معنایی فراتر از ظاهر نخستین اشاره می‌کند. درباره آیه ۸۵ سوره قصص آمده است: «إِنَّ الْأَذَىٰ قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» قطعاً کسی که قرآن را بر تو واجب کرد، تو را به سوی بازگشتگاه می‌رساند. بگو پروردگار من داناتر است که چه کسی هدایت آورده و چه کسی در گمراهی آشکار است.

در روایتی از امام باقر (ع) درباره این آیه، جابر با علم به تأویل آن مرتبط دانسته شده و در برخی نقل‌ها، مضمون آیه به رجعت ارتباط یافته است (Al-Bahrani, 1955; Al-Majlisi, 2006). در چنین مواردی، روش صحیح آن است که رابطه میان معنای ظاهری و معنای روایی بررسی شود. اگر معنای روایی در امتداد معنای آیه باشد و با آن ناسازگاری نداشته باشد، می‌توان آن را به‌عنوان یک لایه معنایی یا مصداقی بررسی کرد؛ اما اگر معنای ادعایی، ظاهر و ساختار آیه را به‌طور کامل کنار بگذارد، نیازمند قرائن بسیار قوی‌تری

خواهد بود. بنابراین، صرف ادعای «بطن» یا «تأویل» نمی‌تواند مجوز هر نوع برداشت از قرآن باشد. وجود بطون برای قرآن، به معنای نامحدود بودن دلالت آن نیست. میان ظرفیت چندلایه قرآن و امکان نسبت دادن هر معنای ذهنی به آن باید تفاوت گذاشت. در یک روش تفسیری منضبط، معنای باطنی نیز باید به نحوی با متن، قرائن یا روایت معتبر ارتباط داشته باشد.

آثاری مانند «تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة» و «البرهان في تفسير القرآن» از منابع مهم در گردآوری روایات تأویلی‌اند و برای شناخت گستره روایات مهدوی ارزش قابل توجهی دارند. با این حال، کثرت روایات در یک مجموعه به معنای صحت همه آنها نیست و هر روایت باید از نظر سند، منبع اولیه و دلالت به صورت مستقل بررسی شود (Al-Bahrani, 1955; Husayni, 1989). همین ملاحظه درباره «بحارالانوار» نیز ضروری است. ارزش اصلی این اثر در گردآوری گسترده میراث روایی است؛ اما میان «نقل روایت» و «پذیرش محتوای روایت» تفاوت وجود دارد. بنابراین، هنگامی که روایتی از بحار نقل می‌شود، در پژوهش علمی بهتر است در صورت امکان، منبع اولیه آن نیز شناسایی و بررسی شود (Al-Majlisi, 2006). از این رو، تأویل ناروا را می‌توان در جایی شناسایی کرد که مفهوم تأویل از یک روش برای کشف یا تبیین معنای مستند، به ابزاری برای بی‌نیاز شدن از قواعد فهم متن تبدیل شود. در چنین وضعی، هر شباهت لفظی یا ذهنی می‌تواند مبنای انتساب یک معنای مهدوی قرار گیرد. این امر نه تنها اعتبار پژوهش مهدوی را کاهش می‌دهد، بلکه موجب فاصله گرفتن تحلیل از روش علمی فهم قرآن می‌شود.

بررسی تطبیقی روایات شیعه و اهل سنت در آیات آخرالزمانی

یکی از آیات مهم در بحث نشانه‌های آخرالزمان، آیه ۱۵۸ سوره انعام است: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» آیا

جز این انتظار دارند که فرشتگان [عذاب] به سویشان آیند، یا [قیامت] پروردگارت [که روز جلوه کامل حق و ظهور وانکشاف تام توحید است] بیاید، یا برخی از نشانه‌های پروردگارت [مانند مرگ و آثار پس از آن] تحقق یابد؟ روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت به ظهور آید، ایمان آوردن کسی که پیش از این ایمان نیاورده یا در حال ایمانش عمل شایسته‌ای انجام نداده سودی نخواهد داشت. بگو: [شما با این وضع ناروایی که دارید] منتظر [عذاب] باشید. ما هم منتظریم [که عذاب خدا به شما برسد]. در منابع شیعه، روایات ذیل این آیه را می‌توان در دو جهت کلی مشاهده کرد: بخشی از آنها به نشانه‌های قیامت و بخشی به حوادث مرتبط با ظهور و قیام قائم (عج) توجه دارند. در منابع اهل سنت نیز روایاتی درباره نشانه‌های بزرگ قیامت، از جمله طلوع خورشید از مغرب، در ذیل این آیه گزارش شده است. بنابراین، این آیه نمونه مناسبی برای نشان دادن تفاوت در تعیین مصداق و در عین حال امکان بررسی نسبت میان چند برداشت روایی است.

در این چارچوب، مسئله نزول عیسی (ع)، ظهور مهدی (عج) و خروج دجال اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در صحیح بخاری آمده است: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُمُ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ» چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما فرود آید، درحالی که امام شما از میان خود شماست؟ (Al-Bukhari, 1981). در برخی منابع اهل سنت، این امام با مهدی مرتبط دانسته شده است. گنجی شافعی نیز در گزارش روایات مربوط به صاحب الزمان، احادیثی را در این زمینه نقل کرده است (Al-Ganji al-Shafi'i). همچنین در روایتی از ابن ابی شیبہ آمده است: «الْمُهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَهُوَ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ» مهدی از این امت است و او همان کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گزارد (Ibn Abi, 1989). ابن حجر عسقلانی نیز در شرح روایات مربوط به نزول عیسی (ع)، مسئله امامت و وضعیت مسلمانان در هنگام نزول او را در چارچوب روایات آخرالزمانی بررسی کرده است (Al-Asqalani, 1984). مجموعه این روایات نشان می‌دهد که در بخشی از منابع اهل سنت،

مهدی و عیسی (ع) نه دو روایت رقیب، بلکه دو عنصر مرتبط در ساختار حوادث آخرالزمانی‌اند. این مسئله از منظر روش‌شناختی اهمیت دارد؛ زیرا اختلاف شیعه و اهل سنت را در همه موارد نمی‌توان به دوگانه پذیرش یا رد مهدویت فروکاست. گاهی اختلاف در تعیین مصداق یک وعده قرآنی است و گاهی یک سنت تفسیری بر حادثه‌ای خاص تأکید بیشتری دارد. در صورتی که مجموعه روایات از نظر سند و دلالت قابلیت جمع داشته باشند، می‌توان آنها را در یک ساختار زمانی مشترک تحلیل کرد.

آیه ۵۱ سوره سبأ نیز از دیگر نمونه‌های قابل بررسی است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَآخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ» (سوره سبأ: آیه ۵۱). در برخی روایات شیعه، این آیه به خسف بیداء و فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین ارتباط داده شده و این حادثه در شمار نشانه‌های ظهور قرار گرفته است (Al-Bahrani, 1955; Al-Majlisi, 2006). در برخی منابع اهل سنت نیز روایاتی درباره خسف بیداء وجود دارد، درحالی که در کنار آنها، برداشت‌هایی درباره عذاب دنیوی یا وقایع قیامت نیز گزارش شده است. بنابراین، یک آیه ممکن است در سنت‌های تفسیری مختلف با مصادیق متفاوتی مواجه شود و پژوهشگر باید اعتبار و نوع دلالت هر مصداق را جداگانه بررسی کند.

نمونه دیگر، حروف مقطعه آغاز سوره شوری است: «حم عسق». در برخی روایات شیعه، این حروف به سال‌های عمر قائم (عج)، حوادث سفیانی و دیگر وقایع آخرالزمانی ارتباط داده شده‌اند (Al-Ayyashi; Husayni Astarabadi, 1989). در برخی منابع تفسیری اهل سنت نیز برای این حروف معانی و احتمالات مختلفی نقل شده است (Al-Razi, 1990). در اینجا تفاوتی مهم میان این آیه و آیات دارای ظهور لفظی روشن وجود دارد. حروف مقطعه از حیث دلالت لفظی و سیاقی، ظرفیت کمتری برای تعیین معنای مستقل دارند. بنابراین، هنگامی که روایات متعدد، معانی متفاوت و حتی ناسازگار ارائه می‌کنند، تعیین معنای قطعی از طریق خود متن

دشوارتر می‌شود. در چنین مواردی، نسبت دادن یک معنای مهدوی بدون پشتوانه روایی کافی، احتمال تطبیق ذوقی را افزایش می‌دهد. بررسی روایات شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد که تشخیص تأویل و تطبیق ناروا نیازمند توجه هم‌زمان به متن آیه، اعتبار روایت و نحوه ارتباط آن با مصداق ادعایی است. نخست، تناسب مفهومی میان آیه و مصداق باید احراز شود؛ هرچه این تناسب ضعیف‌تر باشد، نیاز به قرائن تفسیری و روایی بیشتری وجود دارد. دوم، اعتبار سند و منبع روایت باید بررسی شود و صرف تعدد نقل‌ها، دلیل صحت آن تلقی نشود. سوم، معنای اولیه آیه از مصداق نهایی آن تفکیک گردد؛ چنان که در آیه ۵۵ سوره نور، وعده استخلاف با تطبیق آن بر قائم (عج) یکسان نیست. همچنین توجه به سیاق، تفکیک ارزش تاریخی روایت از حجیت تفسیری و مقایسه روایات شیعه و اهل سنت ضروری است.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی روایات تفسیری شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد که آیات مرتبط با مهدویت مجموعه‌ای یکدست و هم‌سطح نیستند. برخی آیات، مانند آیات مربوط به غلبه دین، استخلاف مؤمنان و وراثت زمین، دارای مضامین عام و روشن قرآنی‌اند و روایات مهدوی، تحقق کامل این مضامین را به دوران ظهور مرتبط می‌کنند. در این موارد، تعبیر «تأویل» در بسیاری از روایات بیشتر ناظر به تحقق خارجی وعده آیه است و الزاماً به معنای کنار گذاشتن ظاهر یا ایجاد معنایی بیگانه با متن نیست. دسته دیگری از آیات، به نشانه‌های آخرالزمانی مربوط‌اند و روایات، مصادیقی مانند ظهور قائم (عج)، نزول عیسی (ع)، خروج دجال یا خسف بیداء را برای آنها مطرح کرده‌اند. در این موارد، مهم‌ترین وظیفه پژوهشگر، تفکیک میان تفسیر، تأویل، بطن و تطبیق است. وجود یک روایت مهدوی در ذیل یک آیه، به‌تنهایی اثبات نمی‌کند که آیه فقط درباره مهدویت نازل شده است؛ بلکه باید روشن شود که روایت در مقام تبیین معنای آیه است یا معرفی مصداق، بیان تحقق آینده یک وعده، یا اشاره به لایه‌ای دیگر از دلالت.

مهم‌ترین آسیب روش‌شناختی در این حوزه، تبدیل یک تطبیق روایی به معنای انحصاری آیه است. هنگامی که آیه دارای مفهومی عام باشد و روایت، مصداق کامل یا برجسته آن را معرفی کند، می‌توان رابطه مذکور را در چارچوب جری و تطبیق معتبر تحلیل کرد. اما اگر مصداقی بدون تناسب معنایی، بدون قرینه کافی و صرفاً بر اساس یک پیش‌فرض اعتقادی بر آیه تحمیل شود، احتمال تطبیق ناروا افزایش می‌یابد. تأویل ناروا نیز زمانی پدیدار می‌شود که عنوان «تأویل» به مجوزی برای کنار گذاشتن ظاهر، سیاق و قواعد فهم قرآن تبدیل شود. در مقابل، اگر روایت معتبر، تحقق خارجی یک وعده قرآنی را در دوران ظهور معرفی کند و این تحقق با معنای آیه ناسازگار نباشد، چنین برداشتی را می‌توان در چارچوب تأویل به معنای تحقق خارجی یا تطبیق معتبر بررسی کرد.

مطالعه تطبیقی منابع شیعه و اهل سنت همچنین نشان می‌دهد که در برخی موارد، اختلاف دو سنت بیشتر در تعیین مصداق است تا در اصل مضمون آیه. آیات مربوط به غلبه دین، وراثت زمین، استخلاف مؤمنان و تحقق عدالت، ظرفیت ارتباط با آینده مهدوی را دارند؛ اما روایات هر سنت ممکن است بر مهدی، عیسی (ع) یا مجموعه‌ای از حوادث آخرالزمانی تأکید متفاوتی داشته باشند. از این رو، مقایسه علمی نباید با هدف اثبات شباهت یا اختلاف صوری انجام شود، بلکه باید نوع رابطه هر روایت با متن قرآن مشخص گردد. بر اساس این بررسی، می‌توان فرایند روش‌شناختی چهارمرحله‌ای برای ارزیابی روایات مهدوی پیشنهاد کرد: نخست، تعیین معنای اولیه آیه بر اساس ظاهر، سیاق و قواعد تفسیری؛ دوم، شناسایی و دسته‌بندی روایات مرتبط؛ سوم، تعیین نوع رابطه روایت با آیه، اعم از تفسیر، تأویل، بطن یا تطبیق؛ و چهارم، ارزیابی سندی و دلالتی روایت و سنجش میزان سازگاری آن با متن. این فرایند، امکان استفاده از ظرفیت گسترده میراث روایی مهدویت را بدون تبدیل هر نقل به معنای قطعی

Qur'anic studies, particularly because the Qur'an does not explicitly mention Imam al-Mahdi by name, while a considerable body of Shi'i and Sunni exegetical and hadith literature connects numerous

قرآن فراهم می‌کند. بر این اساس، مسئله اصلی در آسیب‌شناسی آیات مهدویت، اصل امکان ارتباط قرآن با آینده مهدوی نیست، بلکه نحوه اثبات این ارتباط است. هرچه استدلال از متن قرآن، قرائن تفسیری و روایات معتبر برخوردارتر باشد، امکان دفاع علمی از برداشت مهدوی افزایش می‌یابد؛ و هرچه ارتباط میان آیه و مصداق صرفاً بر شباهت لفظی، نقل ضعیف، حذف سیاق یا پیش‌فرض اعتقادی استوار باشد، احتمال تأویل و تطبیق ناروا بیشتر خواهد شد. در نهایت، تفکیک میان تفسیر، تأویل، بطن و تطبیق نه تنها ظرفیت آیات مهدویت را محدود نمی‌کند، بلکه امکان استفاده روشمندتر از آن را فراهم می‌سازد. در این چارچوب، آیات قرآن در جایگاه معنایی خود باقی می‌مانند، روایات مهدوی به عنوان شواهد تفسیری و روایی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و مصادیق آینده نیز بدون تحمیل بر متن قرآن بررسی می‌شوند. نتیجه چنین رویکردی، فاصله گرفتن از دو افراط است: از یک سو، انکار هرگونه ارتباط میان آیات قرآن و آینده مهدوی و از سوی دیگر، تبدیل هر روایت یا تطبیق روایی به معنای قطعی و انحصاری آیه. بر همین اساس، روش علمی در مطالعه آیات مهدویت مستلزم آن است که میان آنچه آیه مستقیماً بیان می‌کند، آنچه روایت به عنوان مصداق معرفی می‌کند و آنچه در آینده به عنوان تحقق خارجی وعده الهی رخ خواهد داد، مرزبندی روشن صورت گیرد. این مرزبندی می‌تواند مبنای مناسبی برای مطالعه تطبیقی تفاسیر شیعه و اهل سنت و تشخیص دقیق‌تر مرز میان برداشت تفسیری معتبر، تأویل قابل دفاع و تطبیق ناروا باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The interpretation of Qur'anic verses associated with Mahdism constitutes one of the methodologically sensitive areas of comparative

verses with themes such as the triumph of true religion, the inheritance of the earth by the righteous, the succession of believers, the fulfillment of divine promises, and the events of the end times. The central methodological problem is therefore not merely whether a given verse has been associated with Mahdism in the exegetical tradition, but rather the precise nature of that association. A report transmitted under a Qur'anic verse may seek to explain the primary meaning of the verse, identify a prominent referent, describe a future realization of its content, or disclose an inner layer of meaning. Failure to distinguish these possibilities may result in treating an application as an exclusive interpretation or in invoking *ta'wīl* as a justification for disregarding the apparent meaning and contextual structure of the Qur'anic text. A methodologically sound approach must therefore differentiate between *tafsir*, *ta'wīl*, *batn*, and *jāry wa taḥbīq*, while preserving the distinction between the semantic content of a verse and the particular instances to which that content may later be applied. In the methodological literature of Qur'anic exegesis, interpretation is primarily concerned with identifying the intended meaning of a verse through linguistic usage, syntax, contextual indicators, discourse conventions, and recognized principles of textual understanding, whereas the application of a verse to a later individual or event operates at a different level of analysis (Babaei, 2000, 2006; Rezaei Isfahani, 2008). This distinction is especially important in Mahdist reports containing expressions such as “revealed concerning the Qa'im,” because such formulations need not always indicate an exclusive historical occasion of revelation and may instead designate a prominent instance, an extended application, or a future realization of a general Qur'anic proposition (Al-Tabrisi, 1975; Ma'rifat, 2004b; Tabataba'i, 1973).

The concept of *ta'wīl* is particularly important because its semantic scope in the Qur'an and exegetical traditions is broader than the notion of departing from the apparent meaning of a text. In some usages, *ta'wīl* refers to the ultimate

realization, outcome, or external manifestation of a statement, while in other contexts it may refer to a deeper layer of meaning that is not exhausted by the immediate literal sense. Accordingly, when Mahdist traditions describe the “*ta'wīl*” of a verse as something that has not yet occurred and will be realized at the time of the Qa'im, the term may indicate the future historical fulfillment of an already intelligible Qur'anic promise rather than the substitution of an esoteric meaning for the apparent one (Ma'rifat, 2004a, 2004b; Rezaei Isfahani, 2008). This distinction becomes evident in traditions associated with verses concerning the universal triumph of true religion, including Qur'an 9:33, 48:28, and 61:9. Reports attributed to Imam al-Sadiq connect the complete realization of these verses with the uprising of the Qa'im, while other reports explicitly state that the *ta'wīl* of these verses has not yet occurred and will be fulfilled in the future (Al-Ayyashi; Al-Kufi, 1989; Ibn Hajjam, 1999). A similar pattern appears in interpretations of Qur'an 8:39, where the full realization of the command that religion be wholly devoted to God is associated with the future advent of the Qa'im (Al-Ayyashi; Al-Tabrisi, 1975). In such cases, the exegetical problem cannot be adequately described as a conflict between the apparent meaning and an esoteric interpretation; rather, it concerns the relationship between the semantic proposition expressed by the verse and the historical moment in which its fullest realization is understood to occur. This reading also prevents the indiscriminate classification of every Mahdist application as an instance of symbolic or non-literal interpretation. The concepts of *batn* and application require a comparable degree of precision. The inner dimension of a verse should not be understood as an unrestricted license to attach any conceivable meaning to the Qur'anic text. Rather, exegetical approaches that recognize multiple semantic layers generally presuppose some continuity between the apparent content of a verse and the broader principle, pattern, or norm derived from it. A historical event mentioned in the Qur'an may therefore embody a more general divine pattern

that can recur in later contexts without nullifying the original historical referent (Al-Majlisi, 2006; Ma'rifat, 2004b). This framework is particularly useful in evaluating traditions concerning Qur'an 27:62, in which the "distressed one" is applied to Imam al-Mahdi. Such traditions need not imply that the lexical concept of the distressed person is semantically restricted to him; rather, he may be presented as a particularly complete or paradigmatic instance of the verse's broader concept (Al-Bahrani, 1955; Al-Majlisi, 2006; Fayz Kashani, 1982). The same interpretive logic may be applied to the phrase "the remainder of God" in Qur'an 11:86, which occurs within the narrative of the Prophet Shu'ayb but is also applied in later Shi'i traditions to Imam al-Mahdi (Al-Irbili, 1961; Al-Saduq, 1975). These examples demonstrate why a sharp distinction between meaning and referent is indispensable. If the later referent is treated as the exclusive lexical meaning of the verse, the generality and contextual integrity of the Qur'anic passage are unnecessarily reduced. If, however, the report is interpreted as identifying a particularly significant manifestation of a general Qur'anic concept, the apparent sense of the verse and the later application can coexist without contradiction. Thus, valid *jary wa tatbiq* remains connected to the semantic field of the verse, whereas unwarranted application arises when a referent is imposed without sufficient linguistic, contextual, conceptual, or transmitted support. This methodological distinction is especially significant in verses concerning divine promises of religious triumph, succession, and the inheritance of the earth. Qur'an 24:55 promises succession, religious establishment, and security to those who believe and perform righteous deeds, and Shi'i traditions describe the Qa'im and his companions as a prominent realization of this promise (Al-Majlisi, 2006; Al-Saduq, 1975). Similarly, Qur'an 21:105 states that the righteous servants of God will inherit the earth, and exegetical traditions identify the Qa'im and his companions among the referents of this promise (Al-Majlisi, 2006; Al-Tabrisi, 1975; Fayz Kashani, 1982; Makarem Shirazi,

1985). The existence of such reports, however, does not justify reducing these verses to a single historical or eschatological referent. Their apparent wording remains general, while the reports may be understood as identifying the most complete future realization of a divine promise. The same methodological caution applies to the broader corpus of Mahdist exegesis, in which numerous verses have been collected in relation to the Qa'im and the events of the end times. The mere presence of a report beneath a verse demonstrates the existence of a transmitted association but does not by itself establish the authenticity, exclusivity, or interpretive authority of that association. Each report must therefore be assessed with regard to its chain of transmission, source history, semantic content, compatibility with the context of the verse, and relationship to its apparent meaning. Classical compilations such as *Bihar al-Anwar*, *al-Burhan fi Tafsir al-Qur'an*, and works devoted to the *ta'wil* of verses in relation to the Prophet's household preserve extensive bodies of material and are indispensable for reconstructing the history of Mahdist exegesis, but the act of preserving a report must not automatically be equated with endorsing its content (Al-Bahrani, 1955; Al-Majlisi, 2006; Husayni Astarabadi, 1989).

A comparative examination of Shi'i and Sunni sources further demonstrates that some differences in Mahdist exegesis concern the identification of referents rather than disagreement over the underlying Qur'anic themes. This is especially apparent in eschatological traditions involving Imam al-Mahdi, the descent of Jesus, the Dajjal, and other signs of the end times. In *Sahih al-Bukhari*, for example, a well-known report asks how the Muslim community will be when the son of Mary descends while its imam is from among the Muslims themselves (Al-Bukhari, 1981). Other Sunni works explicitly connect the eschatological imam with the Mahdi and transmit reports according to which Jesus will pray behind him (Al-Asqalani, 1984; Al-Ganji al-Shafi'i; Ibn Abi, 1989). Such evidence indicates that Mahdist and Jesus-related eschatological traditions do not

necessarily represent mutually exclusive interpretive systems. Likewise, reports associated with Qur'an 4:69 appear in both Shi'i and Sunni materials, with some traditions linking the verse's references to the righteous with the Mahdi or the Prophet's household (Al-Haskani, 1990; Al-Kufi, 1989). At the same time, comparative convergence does not by itself prove that a Mahdist application is the exclusive meaning of a verse. A general Qur'anic expression may admit multiple valid instances across different periods, and the task of the interpreter is to determine whether a particular application genuinely continues the semantic logic of the text. This criterion becomes even more important in cases such as the disconnected letters at the beginning of Surat al-Shura, where the apparent linguistic basis for a specific Mahdist meaning is considerably weaker and transmitted reports may offer diverse interpretations (Al-Razi, 1990; Husayni Astarabadi, 1989). In such cases, the weaker the direct conceptual connection between the Qur'anic wording and the proposed referent, the greater the need for strong and reliable transmitted evidence.

The study therefore concludes that the central methodological problem in the interpretation of Mahdism-related verses does not lie in the very possibility of relating Qur'anic passages to future Mahdist events, but in the criteria used to establish and classify such relationships. The most serious error occurs when a report identifying a later referent is transformed into the exclusive meaning of a verse, or when the category of *ta'wīl* is used to bypass the apparent meaning, textual context, and recognized principles of Qur'anic interpretation. A defensible methodology requires four interrelated stages: first, establishing the primary meaning of the verse through its wording, syntax, context, and established exegetical principles; second, collecting and categorizing the relevant traditions; third, determining whether each report functions as interpretation, *ta'wīl*, inner meaning, application, or description of future fulfillment; and fourth, evaluating the report in terms of transmission, semantic coherence, and compatibility with the

Qur'anic text. This procedure preserves both the semantic integrity of the Qur'an and the interpretive value of the Mahdist hadith corpus. It also permits a more accurate comparative analysis of Shi'i and Sunni traditions by showing that disagreements may occur at different levels: some concern the authenticity of reports, some the identification of referents, and others the timing or mode of fulfillment. By maintaining a clear boundary between what a verse directly states, what a tradition identifies as a significant referent, and what may represent the future realization of a divine promise, the study provides a methodologically disciplined framework for distinguishing valid exegesis, defensible *ta'wīl*, legitimate application, and unwarranted interpretive extension.

References

- Al-Alusi, A. a.-F. S. a.-D. S. M. (1985). *Ruh al-Ma'ani fi Tafsir al-Qur'an* (4th ed.). Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Al-Asqalani, A. i. A. i. H. (1984). *Tahdhib al-Tahdhib* (1st ed.). Dar al-Fikr.
- Al-Ayyashi, M. i. M. u. a.-S. *Kitab al-Tafsir*. Al-Maktaba al-Ilmiyya al-Islamiyya.
- Al-Bahrani, S. H. a.-H. (1955). *Al-Burhan fi Tafsir al-Qur'an*. Dar al-Kutub al-Ilmiyya.
- Al-Bukhari, M. i. I. i. (1981). *Sahih al-Bukhari*. Dar al-Fikr.
- Al-Ganji al-Shafi'i, M. i. Y. *Al-Bayan fi Akhbar Sahib al-Zaman*. Dar Ihya' Turath Ahl al-Bayt.
- Al-Haskani, A. a.-R. i. H. (1990). *Shawahid al-Tanzil li-Qawa'id al-Tafdil*. Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Al-Irbili, A. i. I. (1961). *Kashf al-Ghumma fi Ma'rifat al-A'imma*. Bani Hashemi Library.
- Al-Kufi, F. i. I. (1989). *Tafsir Furat al-Kufi* (1st ed.). Publishing Institute Affiliated with the Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Al-Majlisi, A. M. T. (2006). *Bihar al-Anwar*. Al-Maktaba al-Islamiyya.
- Al-Razi, F. a.-D. (1990). *Al-Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghayb)*. Dar al-Kutub al-Ilmiyya.
- Al-Saduq, A. J. f. M. i. A. (1975). *Kamal al-Din wa Tamam al-Ni'ma* (2nd ed.). Dar al-Kutub al-Islamiyya.
- Al-Saduq, M. i. A. i. a.-H. i. B. (1996). *Al-Amali* (1st ed.). Al-Bi'tha Foundation.
- Al-Tabrisi, A. a.-I. A. A. a.-F. i. a.-H. (1975). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an* (5th ed.). Al-Maktaba al-Islamiyya.

- Babaei, A. A. (2000). *Methodology of Qur'anic Exegesis* (1st ed.). Research Institute of Hawzah and University in cooperation with SAMT.
- Babaei, A. A. (2006). *Methodology of Qur'anic Exegesis*. SAMT.
- Fayz Kashani, M. M. (1982). *Tafsir al-Safi* (2nd ed.). Al-A'lami Foundation for Publications.
- Husayni Astarabadi, S. S. a.-D. A. (1989). *Ta'wil al-Ayat al-Zahira fi Fada'il al-Itra al-Tahira*. Islamic Publishing Institute Affiliated with the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Ibn Abi, S. (1989). *Al-Musannaf* (1st ed.). Dar al-Fikr.
- Ibn Hajjam, M. i. A. (1999). *Ta'wil Ma Nazala min al-Qur'an al-Karim fi al-Nabi wa Alihi*. Al-Hadi Publishing Office.
- Ma'rifat, M. H. (2004a). *Al-Tafsir al-Athari al-Jami'*. Al-Tamhid Foundation.
- Ma'rifat, M. H. (2004b). *Al-Tafsir wa al-Mufasssirun*. Al-Tamhid Foundation.
- Makarem Shirazi, N. (1985). *Tafsir Nemuneh*. Dar al-Kutub al-Islamiyya.
- Rezaei Isfahani, M. A. (2008). *Tafsir-e Qur'an-e Mehr*. Center for Qur'anic Exegesis and Qur'anic Sciences Research.
- Tabataba'i, S. M. H. (1973). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. Ismailian Publishing Institute.